

رضا پهلوی یک فرصت است، حتی برای جمهوری خواهان

# "شاهزاده" و ائتلاف بزرگ



آنان یا به عمد فراموش می کنند و با آگاهی سیاسی ندارند که سلطنت و پادشاه همواره مفاهیم و نهادهایی سیاسی و حکومتی بوده هستند. حال آنکه ولایت و ولی فقیه مفاهیم و نهادهایی دینی هستند و جدایی دین از دولت یکی از اندیشه های بنیادین تجدد (مدرنیته) و از اصول خدشه ناپذیر دموکراسی به شمار می رود. جدایی سلطنت یا پادشاه از سیاست یا دولت یا حکومت نه تنها هرگز از سوی اندیشه ورزان سیاسی و فلسفی مطرح نشده است و نه تنها هرگز نشانه تجدد و معیار دموکراسی شناخته نشده و نمی شود، بلکه از اساس سخنی بی معنی است. می توان با سلطنت و نظام پادشاهی مخالف بود ولی نباید برای مخالفت به تحریف علوم سیاسی متوسل شد. پارانی که سالهاست نگهدار جمهوری اسلامی شده اند، میل دارند نقش "شاهزاده" را به سطح خود و پادشاه را به ولی فقیه کاهش دهند و با به کار بردن ترکیبات بی معنی مانند جمهوری سلطانی و مشروطه طلبان دینی تاریخچه خونین جمهوری را هم به حساب سلطنت بنویسند. ضرورت

چیز موافقت و برای رسیدن به کدام جامعه و تحقق کدام ساختار تلاش می کنیم. اینکه سلطنت و پادشاهی امتحان خود را پس داده، سخنی بس سطحی و سخیف است. در این صورت می توان گفت جمهوری هم امتحان خود را پس داده است. مگر جمهوری اسلامی در ایران، جمهوری های دمکراتیک بلوک شرق، جمهوری مادام العمر کوبا، جمهوری موروثی سوریه،

## "شاهزاده" و

جمهوری های دیکتاتور آمریکای لاتین، جمهوری های فاسد آسیا و آفریقا نمونه های گویا نیستند؟ اگر بشود به جمهوری های آزاد استناد کرد، در آن صورت بلافاصله می توان پادشاهی های آزاد را در کنار آنها قرار داد. جالب اینجاست که برخی معتقدند رضا پهلوی باید از حکومت پدر و پدربزرگش که وی نقشی در آنها نداشت انتقاد کند، ولی خودشان حاضر نیستند درباره سیاست های ناکامی که خود طراح و مجری آن بوده اند زبان به انتقاد بکشایند! همین افرادند که عرق ریزان تلاش می کنند سلطنت را هم تراز ولایت و پادشاه را مترادف ولی فقیه قرار دهند.

چرا برخی در رؤیای آریامهر بسر می برند و برخی اصرار دارند همان جوانک جنبش چریکی باقی بمانند! خرد سیاسی امروز می بینم جوانان ایران چقدر آگاه تر از جوانی من هستند. بی تردید دلایل این آگاهی را باید در گسترش دموکراسی در جهان و در تکنولوژی ارتباطات پی گرفت. شاید بتوان تا آگاهی دوندل فعال در انقلاب را از جمله به شرایط محدود و سانسور آن دوران نسبت داد آنها از همان چیزی تغذیه می کردند که نامستقیم و در عمل به ایشان عرضه می شد. ایدئولوژی به جای خرد سیاسی، احساس و ایمان به جای عقل، شیفتگی به جای آگاهی، توده گرایی به جای خودآگاهی، جمع به جای فرد، ماجراجویی به جای تحصیل و سازندگی، تیانچه و سیاتور به جای بحث و گفتگو، ترور به جای فعالیت سیاسی، و سرانجام انقلاب به جای اصلاح. به جوانان امروز رشک می برم. می دانم زمان را به عقب نمی توان بازگرداند و بر اساس همان تجربه می دانم حال اهمیت ویژه ای دارد خرد سیاسی را امروز کجا می توان یافت؟ من نیز مانند بسیاری از ایرانیان خواهان آزادی، ساختار سیاسی دمکراتیک، تأمین و تضمین حقوق بشر، رفاه نسبی و عدالت اجتماعی در میهن خود هستم. آرزو دارم روزی بدون هرگونه سانسور در سرزمین خودم بنویسم. با اینکه اعتراف می کنم از شیوه و تفکر برخی از احزاب و گروه های سیاسی ایران متنفرم (که یک سلیقه کاملا شخصی و ناشی از تجربه فردیست) لیکن به موجودیت آنها احترام گذاشته و مدافع آزادی فعالیت همه آنها می هستم که مدعی دموکراسی و حقوق بشرند. ولی معتقدم شرایط دمکراتیک به استناد تاریخ و تجربه می تواند در هر یک از دو نظام جمهوری یا پادشاهی تأمین شود یا نشود. از همین رو تعصب گاه بیمارگونه برخی از جمهوری خواهان و مشروطه طلبان را در مورد نظام مورد علاقه خود، که تا تحریف تاریخ و افسانه پردازی پیش می رود، درک نمی کنم و به همین دلیل، صرف مخالفت سطحی با رژیم کنونی را دلیل حقانیت کسی نمی دانم. همزمان با مخالفت باید گفت با چه

جمهوری خواهی و مشروطه طلبی به شاخص ترین و در عین حال شکننده ترین مرزبندی نیروهای سیاسی به ویژه در خارج کشور تبدیل شده و به نظر نمی رسد مردم ایران غم هیچ کدام از این دو را داشته باشند. از همین رو می توان تلاش برای تحقق دموکراسی را که امروز به تنها راه حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی جامعه تبدیل شده است، شاخص ترین زمینه و مهم ترین نقطه اشتراک یک ائتلاف بزرگ دانست که دربرگیرنده همه نیروهای دمکرات جمهوری خواه و مشروطه طلب اعم از راست و چپ باشد. برای من هیچ فرقی نمی کند نظام سیاسی ایران جمهوری باشد یا پادشاهی. به یاد نمی آورم هرگز زمانی برای یکی از این دو سینه چاک کرده باشم. از همان دوران جوانی و سپس میانسال همواره به آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی توجه داشتم. اگر در سنین بیست گفتم "مرگ بر شاه" (که گفتم) به این دلیل بود که مرگ بر شاه را به مثابه یک شعار نمادین، خود به خود مترادف ظهور آزادی و عدالت اجتماعی می پنداشتم. درست به همان دلیل می توانستم بگویم مرگ بر فلان رئیس جمهور یا فلان رهبر! خام تر اینکه گمان می کردم کمونیست ها و از میان کمونیست ها تنها "چریک های فدایی خلق ایران" یک تنه بهشت سیاسی و اقتصادی را در ایران بر پا خواهند کرد. قطعا شرایط بین المللی، دو قطبی بودن جهان، جذابیت کمونیسم، سیاست های امپریالیستی، پنهان بودن بنیادگرایی اسلامی، و در یک کلام، جوانسری ماجراجویانه و پرتلاطم جهان، در مناسبات بین المللی، شرایط منطقه ای و سیاست داخلی یک کشور نقش داشت. با این همه نباید همه چیز را به شرایط خارج از خود نسبت داد. در این صورت همواره می توان دلایل شکست و اشتباه را در جای دیگری غیر از خود جست و با وجدان آسوده بار سنگین مسئولیت را از شانه برداشت. شرایط خارج از اراده ما در بررسی گفتار و کردار باید در نظر گرفته شود، لیکن از سنگینی مسئولیت آنها که انقلاب کردند و آنها که علیه شان انقلاب شد، چیزی نمی کاهد. از همین رو در شگفتم

<p>اتلاف کسانی که نقش رضا پهلوی را با خوان کارلوس پادشاه اسپانیا مقایسه کرده و معتقدند اگر او راست می گوید و دمکرات است پس مانند خوان کارلوس در سیاست دخالت نکنند، بهتر است پیش از ادعا کمی بر اطلاعات خود بیفزایند. اتفاقاً قانون اساسی اسپانیا از همه نظر (از جمله حقوق اقوام) یکی از منابع قابل استفاده برای دمکراتها می تواند باشد. نخستین جمهوری اسپانیا در سال ۱۸۷۳ شکل گرفت که تنها یک سال دوام داشت و طی آن صاحب پنج رییس جمهوری شد! بعد خاندان بوربن به سلطنت بازگشت و تا ۱۹۳۱ ماند. جمهوری دوم از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹ و در جنگ های داخلی تشکیل شد که ژنرال فرانکو به عمر آن پایان داد و دیکتاتوری نظامی خود را به مدت ۳۵ سال تحکیم کرد. خوان کارلوس که در ماده ۵۶ قانون اساسی اسپانیا رییس کشور و نماد وحدت و پایداری آن شناخته می شود، به عنوان نوه آلفونس سیزدهم آخرین پادشاه اسپانیا از سوی خود فرانکو به نام پادشاه و جانشین او منصوب شد! نکند کسانی که معتقدند رضا پهلوی نباید در سیاست دخالت کند انتظار داشتند ژنرال خمینی و ژنرال خامنه ای شاهزاده را جانشین خود اعلام می کردند؟! ولی از شوخی گذشته، چرا خوان</p>	<p>کارلوس محبوب ترین پادشاه اروپا به شمار می رود؟ اتفاقاً نه از این رو که در سیاست دخالت نکرد، بلکه درست به این دلیل که وی نقش تعیین کننده در دمکراتیزه شدن فضای سیاسی و اجتماعی اسپانیا و استقرار دمکراسی پس از دیکتاتوری فرانکو بازی کرد. در تمامی اسناد و گزارشات بر این نقش خوان کارلوس تأکید می شود. چگونه می توان بدون دخالت در سیاست به چنین نقش و محبوبیتی رسید؟! اگر رضا پهلوی نقشی در مبارزه برای استقرار دمکراسی در کشورش نداشته باشد، به چه دلیل مردم باید وی را برگزینند؟ آیا همین جمهوری خواهان نخواهند گفت آن روز که ما مبارزه می کردیم، شما کجا بودید؟! راستش را بخواهید گفته اند 'شاه باید سلطنت کند نه حکومت' ولی هرگز نگفته اند 'شاهزاده' باید تماشا کند نه فعالیت! رضا پهلوی بارها به صراحت گفته است با برکناری رژیم کنونی ایران و باز شدن راه برای تحقق یک ساختار دمکراتیک و مبتنی بر حقوق بشر به نود درصد آرزو و اهداف خود رسیده است. این بدین معنی است که 'پادشاهی' برای او در مبارزاتش تنها 'ده درصد' نقش دارد. جمهوری خواهان دمکرات اما باید این را درک کنند اگر 'شاهزاده' با</p>	<p>احترام به آرای مردم از هدف و آرزوی خود کوتاه می آید، آنها نیز باید آماده باشند از هدف و آرزوی صد در صدی خود کوتاه بیایند تا بتوانند در یک نقطه به همدیگر برسند. راز ائتلاف نیروهای متخالف در همین نکته است. ائتلاف بدون سازش و توافق ممکن نیست. سلاطین و ولایات فقیه جمهوری خواه و مشروطه طلب که می خواهند توی دهن همه بزنند و به تنهایی دولت تعیین کنند، خود خویشتن را از این روند حذف می کنند زیرا امر ائتلاف بدون آنان نیز پیش خواهد رفت. امروز جمهوراللهی درست مانند حزب اللهی و شاه اللهی در برابر واقعیتی قرار گرفته که آن را نمی پسندد. ائتلاف نیروهای دمکرات ایران به یک ضرورت در حال تشکل تبدیل می شود. نامه دهها دانشجو از داخل و خارج کشور خطاب به افراد و احزاب سیاسی راست و چپ برای اقدام جهت یک ائتلاف بزرگ و فراگیر بازتاب کوچکی از همین واقعیت است. در عین حال کسانی که از یک سو با درک این ضرورت خواهان همراهی با آن هستند ولی از سوی دیگر نمی توانند با گذشته و ایدئولوژی و مخالفان حزبی خود تعیین تکلیف کنند باید بدانند شترسواری دولا دولا نمی شود. باید صریح سخن گفت و قاطعانه عمل</p>	<p>کرد. می گویند ترس برادر مرگ است. ولی فکر می کنم در برخی شرایط تردید خود مرگ است. گاه شرایط سیاسی به دلیری، شفافیت و صراحت بیش از هر چیز دیگر نیاز دارد. گاه این دلیری متقابلاً سبب تحول بنیادی در شرایط سیاسی می شود. امروز ما در این نقطه سرتوشت ساز قرار داریم. برای رسیدن به این نقطه زمان لازم بود. لیکن حدود سه دهه زمان بازگشت ناپذیر و بیست و هفت سال عمر از دست رفته برای رسیدن به نقطه ای که ناگزیر بوده است، بس طولانیست! نوشتن ائتلاف نیروهای دمکرات ایران به یک ضرورت در حال تشکل تبدیل می شود. این ائتلاف بزرگ اما به معنای ائتلاف همه با هم نیست زیرا این اصولاً ناممکن است. بحثی که در هفته های اخیر تشدید شده و از سالها پیش در همین ستون زیر عناوین مختلف از جمله 'چپ و راست! ایران به شما نیاز دارد' مورد تأکید قرار گرفته است، می رود تا بستر گام های عملی گردد. کنگره جهانی جنبش رفاندوم که قرار است اوایل دسامبر در بروکسل برگزار شود، می تواند یک گام تعیین کننده در همین مسیر باشد.</p> <p><b>بقیه این مطلب جالب و خواندنی را در شماره فروردین ماه فرماید</b></p> <p><b>ادامه دارد</b></p>
---	--	--	--